



پیغام عشق

قسمت تشصد و نود و پنجم





خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۹ گنج حضور، بخش چهارم

روز روشن، هر که او جوید چراغ
عین جستن، کوریش دارد بلاغ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۱

هر کسی که در «روز روشن»، در حالیکه آفتاب حضور برخاسته به دنبال چراغ ذهن بگردد و از طریق دلایل و بحث‌های ذهنی بخواهد دنیا را ببیند و بشناسد، این جست‌وجوی ذهنی‌اش نشانه کوری او نسبت به هشیاری عدم است. [ما برای فضاگشایی و زنده شدن به بی‌نهایت خداوند به دنبال دلیل ذهنی هستیم در حالیکه زندگی می‌خواهد بصورت آفتاب از مرکزمان طلوع کند و این ما هستیم که به عنوان من‌ذهنی، جلو این طلوع را گرفته‌ایم.]

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹)

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»

«و پروردگارت [مرکز عدم] را پرستش کن، تا یقین (مرگ) تو در رسد.» [من‌ذهنی‌ات کوچک شود و متوجه بشوی باید چراغ ذهن را خاموش و چراغ حضور را روشن کنی.]

ور نمی بینی، گمانی برده‌ای
 که صباح‌ست و، تو اندر پرده‌ای
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۲

اگر در ذهن هستی و ابرهای همانیدگی جلو آفتاب حضورت را گرفته و با چشم عدم نمی بینی؛ اما بالاخره با این صحبت‌ها متقاعد شده و حدس زده‌ای که صبح حضور است و این تو هستی که چون در پرده من ذهنی هستی و با دید همانیدگی‌ها می بینی از دیدن صبح حضور محروم مانده‌ای.

کوری خود را مکن زین گفت، فاش
 خامش و، در انتظار فضل باش
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۳

[اگر شما حدس می‌زنی که واقعاً صبح شده و خورشید حضور بر آمده است] با من ذهنی حرف نزن و کوری‌ات نسبت به هشیاری عدم را فاش نکن تا رسوا نشوی. خاموش باش، شکایت و اعتراض نکن بلکه با فضاگشایی و صبر، در انتظار بخشش و دانش خداوند باش.

در میان روز گفتن: روز کو؟
خویش رسوا کردنست ای روز جو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

ای کسی که ظاهراً در پی روز یعنی دیدن برحسب عدم هستی، تو بعنوان هشیاری تکامل یافته که در ذهن هستی می توانی روز را تجربه کنی، اینکه در وسط روز که آفتاب حضور می تابد با من ذهنی ات می پرسد روز کو؟! در واقع با این حرف خودت را رسوا می کنی. [با توجه نکردن به بحث و جدل های ذهنی و اصرار نداشتن به من ذهنی بعد از مدتی کار روی خود و فضاگشایی، خواهیم دید خورشید حضور از مرکز عدم ما بالا می آید و حرف زدن ذهن کم می شود و انسان دیگر از فکرها و حرفها زندگی نمی خواهد چراکه زندگی دارد از درونش بیدار می شود.]

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن نشان علت است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

جذوب: بسیار جذب کننده. ذهنت را خاموش کن، سؤال و بحث و جدل نکن، دنبال دلیل نباش و صبر کن برای اینکه صبر و خاموشی تو، بسیار جذب کننده رحمت ایزدی است. اما اگر به ذهن بروی و به دنبال نشان ذهنی باشی، این نشان دهنده مرض همانیدگی تو است. [پس هرچه بیشتر از دانش و بینش خداوند می خواهی، به این مریض ذهنی توجه نکن، خاموش باش و صبر کن.]

أنصتوا بپذیر، تا بر جان تو
آید از جانان جزای أنصتوا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

فرمان الهی «أنصتوا» یعنی خاموش باشید را با دل و جان بپذیر و قضاوت و مقاومت را کنار بگذار تا پاداش آن بصورت برکات الهی بر چهار بعدت بریزد و وجودت را سیراب کند.

مرغِ جذبه ناگهان پرد ز عَش
 چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکش
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰

عَش: آشیانه پرندگان. «مرغ جذبه» ناگهان از آشیان پر می‌کشد؛ بنابراین مدام ناظر ذهنت باش و مرکزت را عدم نگه دار و هرگز به امید جذبه الهی کار روی خود را تعطیل مکن. هر گاه با فضاگشایی آفتاب عدم در تو طلوع کرد و دیگر با چهار چوب من‌ذهنی به جهان نگاه نکردی و انسان‌ها را بصورت زندگی دیدی آنگاه شمع من‌ذهنی را خاموش کن.

تو مباش اصلاً، کمال این است و بس
 تو ز تو لا شو، وصال این است و بس
 (عطار، منطق‌الطیر، فی التوحید باری تعالی جل و علا، حکایت عیاری که اسیر نان و نمک خورده را نکشت)

کمال این است که من‌ذهنی‌ات را صفر کنی نه این که آن را تبدیل به یک پارک زیبا و آذین شده کنی تا پرده پندار تو باشد لحظه وصال و وحدت با ذات اصلی‌ات زمانی است که من‌ذهنی را انکار کنی و فنا شوی.

تو درو گم شو حلولی این بود
هرچه این نبود فضولی این بود
(عطار، منطق الطیر، فی التوحید باری تعالی جل و علا، حکایت عیاری که اسیر نان و نمک خورده را نکشت)

زمان طلوع تو لحظه‌ای است که همانیدگی‌هایت را رها کنی و خودت را در آغوش خداوند گم کنی اگر غیر از این کنی و من‌ذهنی را نگه داری، فضولی و دخالت در کار خداوند است.

آفتابی در یکی ذره نهان
ناگهان آن ذره بگشاید دهان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

ما آفتابی هستیم که موقتاً در ذهن پنهان شده‌ایم، اما اگر قضاوت و مقاومت من‌ذهنی را به صفر برسانیم، با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، ناگهان این ذره دهان باز می‌کند و ذات اصلی ما به صورت خورشید بی‌نهایت طلوع می‌کند و بیرون می‌آید و آرامش و شادی بی‌سبب و بی‌نهایت فراوانی گوثر در ما زنده می‌شود. [آن موقع است که می‌بینیم چقدر با من‌ذهنی در کار زندگی خلل ایجاد کرده‌ایم و نظم زندگی را با قضاوت، مقاومت، مسئله‌سازی و واکنش‌هایمان بهم ریخته‌ایم.]

ور ببندی چشم خود را ز احتجاب
 کار خود را کی گذارد آفتاب؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴

احتجاب: در حجاب رفتن، پوشیدگی
 اگر این لحظه به ذهن بروی، از طریق همانیدگی‌ها بینی و با حجاب همانیدگی‌ها چشمان عدمت را ببندی، بدان
 که آفتاب زندگی تو را رها نمی‌کند و در هر حالتی می‌تابد یا باید خودت، خودت را از بین ببری یا باید به حضور
 خداوند بررسی اگر مقاومت کنی با تأخیر و درد بیشتر و اگر فضاگشایی کنی با خرد فضای گشوده‌شده تو را
 هدایت می‌کند. [ما نباید من‌ذهنی را ادامه دهیم، طرح زندگی این نبوده، بلکه این بوده که پس از چند سال
 زندگی در ذهن، مرکزمان را عدم کنیم و به بی‌نهایت خداوند زنده شویم تا از طریق ما عشق و خردش را در
 جهان منتشر کند.]

آن یکی در عهد داوود نبی
 نزد هر دانا و، پیش هر غبی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۰

غَبی: گول، احمق
شخصی در زمان داوودِ نبی نزد هر انسان دانا و نادانی [ادامه در بیت بعد]

این دعا می‌کرد دایم، گای خدا
ثروتی بی رنج روزی گن مرا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۱

دائماً این دعا را می‌کرد که ای خدا به من «روزی» و ثروت «بی‌رنج» عطا کن. به عبارت دیگر روزی انسان باید بدون دخالت من ذهنی‌اش بیاید چرا که من ذهنی در بدست آوردنِ روزی نور، برکات معنوی کمک نمی‌کند.

چون مرا، تو آفریدی کاهلی
 زخم خواری، سست جنبی، منبلی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۲

زخم خواری: زخم خورده، صدمه دیده
 منبل: کاهل و تنبل

[خداوندا] تو اصل مرا کاهل و تنبل آفریدی تا در مقابل عجله من ذهنی صبور باشم، زخم خورده کردی تا درد هشیارانه را تحمل کنم و با تأمل، حزم و فضاگشایی، سست بجنبم و از خاصیت تنبلی در جهت کند کردن فکر بعد از فکر استفاده کنم نه اینکه در ذهن باشم و زندگی را در بیرون جست‌وجو کنم. [ما باید درد هشیارانه بکشیم و با فضاگشایی با هر آهنگی که قضا و کن‌فکان می‌نوازد پیش برویم و همچون گل سرخ تسلیم باشیم و عجله نکنیم تا زندگی ما را شکوفا کند.]

بر خران پشت‌ریش بی‌مُراد
بار اسپان و آستران نتوان نهاد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۳

بر پشت زخمی خران بی‌مُراد و از کار افتاده، نمی‌توان بار سنگین اسبان و چهارپایان را گذاشت. به عبارت دیگر اگر کسانی فضا را باز کرده و مراد و زندگی را از چیزهای بیرونی طلب نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند به خدا زنده بشوند، در این صورت دیگر نمی‌شود بار همانیدگی‌های من‌ذهنی را بر پشتشان گذاشت.

گاهلم چون آفریدی، ای ملی
روزی ام ده هم ز راه گاهلی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۴

ملی: مخفف ملیء، به معنی بی‌نیاز و غنی، توانگر
ای خداوند بی‌نیاز، چون ذات اصلی مرا تنبل آفریدی رزق و روزی مرا نیز از همین راه تنبلی عطا فرما. [ما نباید
عجله داشته باشیم زیرا مدت زمان زیادی در ذهن زندگی کرده‌ایم و من‌های ذهنی زیادی در اطرافمان هستند
که در کارمان دخالت می‌کنند و درد را در ما به ارتعاش د رمی‌آورند پس باید یواش یواش با آهنگ زندگی پیش
برویم و صبر داشته باشیم تا به او تبدیل شویم.]

گاهلم من، سایه‌خسپم در وجود
خفتم اندر سایه این فضل و جود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۵

ذات اصلی من تنبلی و سایه‌خسپی است و کار اصلی من این است که با فضاگشایی در زیر سایه فضل و بخشش
تو بخوابم و با آهنگ زندگی پیش بروم.

کاهلان و سایه خُسپان را مگر
روزی بنوشته‌ای نوعی دگر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۶

مگر برای تنبلان و سایه خُسپان که عجله نمی‌کنند و با فضاگشایی و تسلیم در زیر سایه بخشش تو خوابیده‌اند
و با آهنگ زندگی پیش می‌روند روزی دیگری آفریده‌ای؟ [بله و این روزی همین روزی نور است که از فضای
یکتایی می‌آید.]

هر که را پای ست چوید روزی
هر که را پا نیست، کن دلسوزی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۷

هر کس پای من ذهنی دارد خودش در جهان بیرون به دنبال روزی می‌گردد و با چیزها همانیده می‌شود اما برای
هر کس که پای من ذهنی‌اش را انداخته و فضا را باز می‌کند خودت دلسوزی بکن و روزی و برکات الهی را به او
برسان.

رزق را می‌ران به سوی آن حزین
ابر را می‌کش به سوی هر زمین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۸

تو رزق و روزی را بسوی آن حزین و اندوهگینی که غم دوری از تو را دارد اما عجله نمی‌کند و با فضاگشایی از من ذهنی استفاده نمی‌کند بفرست و ابر را به سمت هر زمینی که با آهنگ قضا و کن فکان پیش می‌رود هدایت کن و باران رحمت را بر آن ببار.

دَخَلَ الْعَشِيقُ عَلَيْنَا بِكُؤُوسٍ وَ عُقَارٍ
ظَهَرَ السُّكَّرُ عَلَيْنَا لِحَبِيبٍ مَتَوَارٍ
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۱۴)

[اگر فضا را پی‌درپی در اطراف اتفاقات بگشاییم مرکز ما عدم شده و ما با خدا یکی می‌شویم؛ سرمست شده، شادی، آرامش و برکات زندگی وارد وجود ما می‌شود و ما دیگر از همانیدگی‌ها شراب نمی‌خواهیم و بدین ترتیب:] «عشق با شراب و جام‌ها پیش ما آمد، از آن یار نهان شده برای ما سرمستی پیدا شد.»

آن یکی می گفت در عهد شعیب
که خدا از من بسی دیده ست عیب
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۴

شخصی در زمان شعیب می گفت که خداوند در من ایرادهای زیادی دیده است و می دانم که همانیدگی های
زیادی در مرکز دارم.

چند دید از من گناه و جرم ها
وز گرم یزدان نمی گیرد مرا
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۵

با اینکه بارها از من گناه و جرم دیده ولی از روی لطف و بخشش به من ایرادی نگرفته و مرا مجازات نکرده
است.

حق تعالی گفت در گوش شعیب
در جواب او فصیح از راه غیب
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۶

خداوند در جواب شعیب، از راه غیب و بسیار صریح و مشخص به گوشش گفت: [ادامه در بیت بعد]

که بگفتی چند کردم من گناه
وز گرم نگرفت در جرمم اله
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۷

تو برو به آن شخص که می گوید من گناه زیادی کرده‌ام و خداوند از روی بخشش و کرم به من ایراد نمی گیرد و مجازات نمی کند بگو: [ادامه در بیت بعد]

عکس می‌گویی و مقلوب، ای سفیه
ای رها کرده ره و، بگرفته تیه
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۸

سفیه: نادان
تیه: بیابان

ای نادان که در من ذهنی هستی، راه زنده شدن به من را رها کرده و بیابان ذهن را در پیش گرفته‌ای، اتفاقاً درست برعکس می‌گویی.

چند چندت گیرم و، تو بی خبر
در سلاسل مانده‌ای پا تا به سر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹

سلاسل: زنجیرها، جمع سلسله
چقدر تو را بگیرم و از طریق همانیدگی‌هایت به تو درد بدهم و مسئله ایجاد کنم و تو در خواب ذهن بی‌خبر باشی
و به من ذهنی‌ات آگاه نشوی! تمام وجودت را به زنجیر همانیدگی‌ها بسته‌ام و تو اسیر شده‌ای اما نمی‌فهمی.
[هیچ ذره‌ای نیست که به فرمان من نباشد الا انسان که در خواب ذهن است و به همانیدگی‌ها مشغول است، ما
باید از ذهن حرکت کنیم و پیش خدا برویم و برکاتش را به این جهان بریزیم.]

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: خانم پارمیس
گوینده: خانم پارمیس



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۹ گنج حضور، بخش پنجم

زنگ تُو بر تُوَت ای دیگ سیاه

کرد سیمای درونت را تباه

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

ای من ذهنی که همچون دیگ سیاهی لایه‌هایی از همانیدگی و دردها مثل زنگ بر آینه مرکز نشسته، سیمای درونت را تباه کرده بطوری که دیگر هیچ انرژی و برکتی از خداوند وارد وجودت نمی‌شود.

بر دلت زنگار بر زنگارها

جمع شد، تا کور شد ز اسرارها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۱

دل و جان را زنگار درد و همانیدگی پوشیده است، این لایه‌های مختلف همانیدگی آنقدر روی هم انباشته شده که دیگر هیچ سری از غیب و فضای یکتایی به گوش و جان هشیاری‌ات نمی‌رسد.

گر زند آن دود بر دیگ نُو
 آن اثر بنماید ار باشد جوی
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۲

به عنوان مثال، اگر دود سیاه روی دیگی نو و سفید بنشیند اگر به اندازه یک دانه جو هم باشد بخوبی نمایان می‌شود. بنابراین، [اگر مرکز ما عدم بود و از خشم، اضطراب، ترس، کمیابی و دیگر دردهای من‌ذهنی خالی بود فوراً متوجه ورود یک لکه سیاه، یک همانیدگی و درد، به مرکزمان می‌شدیم.]

زآنکه هر چیزی به ضد پیدا شود
 بر سپیدی آن سیه رسوا شود
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۳

زیرا هر چیزی با ضد خودش شناخته می‌شود. وجود سیاهی بر زمینه سپیدی خیلی زود نمایان و رسوا می‌شود. درست به همان صورت، وجود هر همانیدگی بر مرکز عدم فوراً نمایان و آشکار می‌شود.

چون سیه شد دیگ، پس تاثیر دود
بعد از این بر وی که بیند زود زود؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۴

اما وقتی که دیگ درون انسان سیاه و تیره شد چه کسی می تواند تاثیر دود دردها و همانیدگی ها را فوراً مشاهده کند؟ مسلماً بر مرکز همانیده، اثر دود جدید دردها دیده نمی شود.

مرد آهنگر که او زنگی بود
دود را با روش هم رنگی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۵

زنگی: سیاه پوست
برای مثال، هنگامی که آهنگر سیاه پوست باشد دود سیاه با رنگ چهره اش یکی شده و دیده نمی شود؛ بنابراین کسی که در صنعت آهنگری یعنی زنده شدن به زندگی ست، وقتی با من ذهنی روی خودش کار کند و بخواهد به خداوند زنده شود باز دود درد و همانیدگی جدید ایجاد می کند و نمی تواند مرکزش را عدم نگه دارد.

مرد رومی کو کند آهنگری
رویش اَبَلق گردد از دودآوری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۶

أَبَلق: هر چیز دورنگ، سیاه و سپید
ولی اگر یک مرد سفید پوست آهنگری کند، از دود آهنگری چهرهٔ سپیدش به سیاهی آغشته می‌شود و فوراً زنگ
می‌زند و تیره می‌شود. انسانی هم که حضور دارد و مرکزش خالی از درد و همانیدگی ست، کوچکترین دود سیاه
گناه و همانیدگی حالش را خراب می‌کند، می‌تواند آن را کشف کند و می‌فهمد اشکالی دارد.

پس بداند زود تاثیر گناه
تا بنالد زود گوید: ای اله
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۷

چنین شخصی تأثیر کوچکترین گناهی را فوراً درک می‌کند، متوجه درد و مرکز همانیده‌اش شده، فضا را باز
می‌کند، به خداوند پناه می‌برد و می‌گوید: خداوندا، به فریادم برس.

چون کند اصرار و بد پیشه کند
خاک اندر چشم اندیشه کند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۸

ولی اگر بر عقل و افکار شرطی شده و همانیده خود اصرار کند و با فضاگشایی به زندگی برنگردد چشم و دید
هشیاری اش را با خاک دردها و همانیدگی ها کور می کند دیگر با دید هشیاری و دید عدم نمی بیند.

توبه نندیشد دگر، شیرین شود
بر دلش آن جرم، تا بی دین شود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۹

چنین شخصی دیگر به توبه و بازگشت به خداوند نمی اندیشد، گناه و همانیدگی ها در نظرش شیرین و عادی
می نماید، تماسش با خداوند و مرکز عدم قطع شده و بی دین می شود.

آن پشیمانی و یارب رفت ازو
 شست بر آینه زنگ پنج تو
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۰

شست: مخفف نشست. پنج تو: پنج لا، بی نهایت
 هنگامی که بر آینه دل، زنگار دردها و همانیدگی‌ها می‌نشیند آن پشیمانی، فضاگشایی، یارب گفتن و برگشت
 آگاهانه به زندگی از میان می‌رود. [من‌های ذهنی با پندار کمال (همان تصویر ذهنی کامل و بی‌عیبی که از خود
 ساخته‌اند.) خود را کامل می‌بینند و گمان می‌کنند هیچ همانیدگی و دردی در مرکزشان وجود ندارد.]

آهنش را زنگ‌ها خوردن گرفت
 گوهرش را زنگ، کم کردن گرفت
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۱

زنگ همانیدگی و دردها، آهن صیقلی روح و گوهر حضورش را می‌خورد و می‌پوساند. هشیاری‌اش پایین آمده و
 نمی‌تواند به فضای یکتایی برگردد.

چون نویسی کاغذ اسپید بر
آن نبشته خوانده آید در نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۲

مثالی دیگر، اگر روی صفحه سفید کاغذ، خطی بنویسی فوراً آن خط خوانده می شود.

چون نویسی بر سر بنوخته خط
فهم ناید، خواندنش، گردد غلط
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۳

ولی اگر روی نوشته‌ای، خطی دیگر بنویسی، معلوم نیست چه چیزی نوشتی و در خواندن آن اشتباه رخ می دهد.

کان سیاهی بر سیاهی اوفتاد
 هر دو خط شد کور و، معنی نداد
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۴

زیرا وقتی خطوطی سیاه روی هم نوشته می‌شود، هر دو خط نامفهوم می‌شود و هیچ معنایی را نمی‌رساند؛ همانطور که لایه‌هایی از همانیدگی و درد را بر روی آینه مرکزمان نوشته‌ایم، آینه درونمان کور و ناخوانا شده و دیگر تابشی از گرمای عشق و نور الهی نداریم.

ور سوم باره نویسی بر سرش
 پس سیه کردی چو جان کافرش
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۵

و اگر برای سومین بار خطوط همانیدگی و دردها را بر خطوط قبلی بنویسی، کاغذ و آینه درونت را مانند روح کافر، هشیاری جسمی، سیاه و تیره خواهی کرد.

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟
 ناامیدی مس و، اکسیرش نظر
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶

اکسیر: کیمیا. چاره این مرکز همانیده و پر درد جز فضاگشایی و پناه بردن به چاره‌ساز حقیقی، خداوند، نیست. ناامیدی‌ها و همانیدگی‌ها مانند مس هستند و نظر عارفان و صاحب‌دلانی مثل مولانا به منزله کیمیا. [باید شعرهای مولانا را تکرار کنیم تا اکسیر نظرش وجودمان را به طلا، به هشیاری ناب و خالص تبدیل کند.]

ناامیدی‌ها به پیش او نهید
 تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

هنگام ناامیدی فضا را باز کنید، به کار کردن روی خود ادامه داده و بگویید: «خدایا من عاجز و ناتوان هستم به من کمک کن». از همانیدگی‌ها پرهیز کرده و ناامیدی‌ها را با فضاگشایی به نزد خداوند ببرید؛ تا از دردهای بی‌درمان من‌ذهنی بیرون جهید و نجات یابید.

چون شُعَيْبِ اَيْنِ نَكْتِهَآ بَا وِى بَگفت
 زَانِ دَمِ جَانِ دَرِ دَلِ اَوْ كَلِّ شَكْفَتِ
 -مولوى، مثنوى، دفتر دوم، بيت ۳۳۸۸

وقتی که حضرت شعيب اين نکته‌هاى دقيق را به آن شخص مى‌گفت بر اثر دم حیات‌بخش و تأثیر هم‌نشینی‌اش در دل آن مرد، گلى شكفته شد؛ يعنى هشيارى‌اش بالا رفت و فهميد که واقعاً وقتی مرکزش همانیده و دردمند است خداوند او را مى‌گیرد و با چنین مرکزی جلو عنایت، جذبۀ و برکات زندگى را مى‌گیرد.

جان او بشنيد وحي آسمان
 گفت: اگر بگرفت ما را، كو نشان؟
 -مولوى، مثنوى، دفتر دوم، بيت ۳۳۸۹

روح آن مرد وحي آسمانى را شنيد و درك كرد پس به حضرت شعيب گفت: اگر خداوند ما را مؤاخذه کرده پس نشانه آن كو و كجاست؟

گفت: یا رَبِّ دَفْعِ مِنِّي مَنِّي كَوَيْدِ اُو
اَنْ كَرَفْتَنِّي رَا نَشَانِ مِي كَوَيْدِ اُو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۰

دفع گفتن: جواب رد دادن
حضرت شعیب گفت: «خداوندا، این مرد سخن مرا قبول نمی کند، با من بحث می کند و نشان مؤاخذه و بازخواست تو را می جوید.»

گفت: سَتَّارم، نگویم رازهایم
جز یکی رمز از برای ابتلاش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۱

ستار: بسیار پوشاننده. ابتلا: سختی، آزمایش، امتحان
حق تعالی به حضرت شعیب گفت: «من ستّارم، عیبها و اسرارش را می پوشانم و فاش نمی کنم. تنها برای امتحانش، اشاره ای به آن می کنم.»

یک نشان آنکه می‌گیرم ورا
آنکه طاعت دارد از صوم و دعا
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۲

صوم: روزه
یکی از نشانه‌های بلایی که بر روح و روانش چیره شده است این است که او هرچند طاعت بجا می‌آورد، روزه می‌گیرد و نیایش می‌کند. [ادامه معنا در بیت بعد]

وز نماز و از زکات و غیر آن
لیک یک ذره ندارد ذوق جان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۳

نماز می‌خواند، زکات می‌دهد و کارهای نیک بسیاری نیز بجا می‌آورد ولی در این کارهای معنوی اش هیچگونه ذوق و لذتی وجود ندارد.

می کند طاعات و افعال سنی
لیک یک ذره ندارد چاشنی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۴

سنی: بلند، رفیع
او هر چند طاعات و عبادات بسیاری بجا می آورد و کارهای مهمی انجام می دهد ولی عباداتش پلاستیکی بوده و
هیچگونه ذوق و مزه‌ای در جانش پیدا نمی شود؛ چراکه «حضور» ندارد.

طاعتش نغزست و، معنی نغز نی
جوزها بسیار و، در وی مغز نی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۵

نغز: خوب، نیکو، لطیف. جوز: گردو
طاعات و عباداتش به ظاهر بسیار زیبا و عالی ولی فاقد معنا و حقیقت است. درست مانند این است که گردو
بسیار داشته باشد ولی گردوها پوک و بی مغز باشند.

ذوق باید، تا دهد طاعات، بر
مغز باید، تا دهد دانه، شجر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۶

بر: بار درخت، میوه، محصول
شجر: درخت

انسان باید فضا را باز کند و مرکز را عدم کند تا با ذوق حضور، طاعاتش محصول و ثمره بدهد. همانطور که دانه باید مغز داشته باشد تا وقتی کاشته می شود، از آن درختی به وجود آید.

دانه بی مغز کی گردد نهال؟
صورت بی جان نباشد جز خیال
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۷


دانه‌ای که مغزی ندارد کی ممکن است که به نهال تبدیل شود؟ از صورت بی جان من ذهنی و عبادات بی ذوقش
چیزی جز خیالات توهمی پدید نخواهد آمد و به خداوند زنده نمی‌شود.

با تشکر:
تنظیم کننده متن: خانم فاطمه
گوینده: خانم فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com